

عادت پذیریهای زبانی

انسان در گستره مناسبات فردی و اجتماعی با هزاران رشته گوناگون با مسائل مختلف در پیوند است. او برای گذران مادی زندگی، برای فراتر بردن کیفیت این گذران و برای غنی تر کردن فضای معنوی حیات، ناچار از انجام تعهدها، تلاشها، جذب شدن، گریز زدن، کینه ورزیدن و محبت تثار کردن است. آن رشته نامرئی که انسان را به دنبال خود می کشاند و انجام واکنشهای گوناگون گفتاری و رفتاری را ممکن می سازد، خصلت عادت پذیریهای اوست. و درست از همین روست که معتقدند انسان با عادت های زندگی می کند و با آنها نیز می تواند زنده بماند. نمی توان انسانی را یافت که سالم باشد اما خارج از دایره عادت های همگانی و رایج به سر برد. حتی آنان که به بسیاری پدیده ها عادت ندارند و یا در برخورد با آنها عادت شکنی کرده اند، به نداشتن عادت به همان پدیده ها عادت کرده اند. آن که سیگار می کشد او را معتاد به سیگار می نامیم. افراد سیگاری از کاربرد واژه معتاد چندان راضی نیستند. علتش نیز آن است که بار معنایی منفی این واژه در ارتباط با پدیده های دیگری از قبیل عادت به مواد مخدر چنان قوی و بیدارکننده برخی ذهنیات نابسامان و منطق ستیز است که اینان تعمیم آن را به خود، نوعی اهانت تلقی می کنند. از طرف دیگر گفتنی است که برخورد منفی افراد سیگاری با واژه «معتاد»، به معنی نفی عادت آنها به سیگار نیست. همچنین این نکته قابل ذکر است که کسی که سیگار هم نمی کشد معتاد است. معتاد به نکشیدن سیگار. او اگر یک روز این عادت را ترک کند و سیگار به دست گیرد، نه تنها توجه اطرافیان را به خود

جلب می‌کند، بلکه در واقع از یک عادت جاافتاده قدیمی — نکشیدن سیگار — خود را به یک عادت جدید — کشیدن سیگار — انتقال داده است.

انسان نمی‌تواند برای تک‌تک واکنشهای رفتاری و ذهنی‌اش نسبت به انگیزه‌های بیرونی و یا درونی، در هر تقابلی که پیش می‌آید بیندیشد، نیرو بگذارد، نتیجه بگیرد و سپس مناسبترین پاسخ ممکن را ارائه دهد. تداوم چنین شرایطی برای هر کس — حتی در محدوده چند روز و چند هفته — دربردارنده خستگی بسیار عمیق روحی و اضطراب و ناآرامی گزنده‌ای است که جسم و روح را درهم می‌شکند.

هر یک از ما عادت کرده‌ایم که در خانه خود، حوله را در نقطه الف بگذاریم، نمکدان را در نقطه ب، چنگالها را در نقطه ج و قاشقها را در نقطه د. حال اگر جای هر یک از اشیاء بالا عوض شود، مدتی طول خواهد کشید تا ما دوباره عادت کنیم و به سراغ محل جدید آنها برویم. تا پیش از آن که چنین عادتی در ما پدید بیاید، به طور طبیعی سراغ هر کدام را از نشانیهای قدیمشان می‌گیریم. تا این که سرانجام رد پای عادتهای قدیم از ذهن ما کاملاً پاک شود. در این میانه اگر ما بیاییم و مرتب جای اشیاء مورد بحث را هر هفته یک بار عوض کنیم، در آن صورت آشفتنگی، خستگی و شاید هم خشم، سایه سنگین خود را روی ما بیندازد.

هنگامی که ما به فردی مسن‌تر از خود برخورد می‌کنیم، معمول‌ترین واژه آغازین که از سوی ما مطرح می‌شود «سلام» است. اما زمانی که برای بار دوم با همان فرد برخورد می‌کنیم، اگر به جای سلام بگوییم: «سلامت بر تو باد!» و بار سوم بگوییم: «تنت سالم باد» و بار چهارم و پنجم نیز با کلمات و ترکیبهایی از این دست، برخورد خود را با آن فرد ادامه دهیم، پیداست که آن کلمات، سرانجام پایان می‌پذیرند. پرسش این است که پس از آن چه باید کرد؟ و مهتر از همه، ادامه این رفتار زبانی در صورتی است که برخوردهای بعدی ما از سوی آن فرد با تعجب، تمسخر و یا توهین دریافت نشده باشد. و جالب آن که محتوای اظهار ارادت ما به آن شخص با واژه‌های دیگری غیر از «سلام»، همان است که در کلمه سلام نهفته است. با وجود این، فضاهای ایجاد شده معنایی میان «سلام» و «سلامت بر تو باد!» و یا «تنت سالم باد!» از نظر تفاوت و تأثیر، موضوعی انکارناشدنی است.

دو مورد بالا بیانگر آن است که اگر انسان از دایره عادت خارج شود، چگونه موجب سرگردانی، تنش، اضطراب و سوءتفاهم میان دو فرد، و یا افراد گوناگون می‌گردد و نیز زمینه‌ساز پدید آمدن شایعه‌هایی همچون ناهنجاری رفتاری و کلامی

می‌شود. حضور مداوم پدیده‌های تازه در زندگی فکری و عملی ما و ناپدید شدن آنها پیش از آن که تثبیت گردند و به شکل عادت درآیند، زندگی انسانی ما را از توازن و آهنگ خارج می‌کنند و نصیب ما در این میان جز فرسودگی، عدم تمرکز و آشفتگی رفتار و روان، چیزی دیگر نخواهد بود.

نفی تکرار فشرده پدیده‌های نو، پیش از جاافتادن و بدل به عادت شدن آنها به معنی نفی فوجویبهای انسانی نخواهد بود. زیرا این یک قاعده عام است که حضور پدیده‌های تازه و نیز وقوع دگرگونیها — اگر تعمدی در کار نباشد و آگاهانه صورت نگیرد — به‌طور طبیعی، یکباره همه عرصه‌های زندگی ما را دربرمی‌گیرد. در میان صدها عادت گفتاری و رفتاری، شماری پدیده‌های فو ظاهر می‌شوند و پس از مدتی برخورد آگاهانه با آنها برای اجرای درست و دقیقشان در لحظه اندیشیدن و رفتار کردن، آهسته آهسته بدل به عادت می‌گردند و پس از آن در با یگانی ذهن ما در کنار دیگر عادتها قرار می‌گیرند. این گونه نوشدنبا که کم یا زیاد در عرصه زندگی همه افراد وجود دارد به‌هیچ‌وجه موجب لرزش و ترک خوردن ساختار رفتاری ما نمی‌گردد.

ما برای زنده بودن، ناچاریم خود را با شرایط تازه در هر محیط که پیش آید انطباق دهیم. روند انطباق، روندی است آگاهانه، از روی سنجش و تمرکز. در این روند است که باید شناخت به دست آوریم. برای کسب این شناخت، ناچاریم تمام امکانات ذهنی و تجزیه خود را به کار گیریم. پس از به‌دست آوردن شناخت، لازم می‌آید که آن را عمیقتر و روشنتر بسازیم. و هنگامی که این مرحله نیز انجام گرفت، اعضای بدن ما آن کار را در پرتو روشنایی شناخت و تجربه، خیلی راحت‌تر انجام می‌دهند. همین راحت انجام دادن، در واقع سرآغاز جاافتادن عادت یا عادت‌های ماست. در مرحله جاافتادگی عادت، برخی از کارکردهای فعال ذهنی ما از دور خارج می‌شوند و رفتار و گفتار ما بدون آن عوامل، در حالتی خودانگیخته و جاری، خود را نشان می‌دهد. اگر وضع ما جز این بود، در آن صورت ناچار بودیم هر حرکت و اندیشه‌ای را نخست به کارگاه ذهن و انبار تجربه‌های خود ببریم، سبک و سنگین کنیم و سپس مناسبترین آنها را با آگاهی و نظارت ارائه دهیم.

هر یک از ما در زندگی روزانه، به تلفن‌ها پاسخ می‌دهیم، با مردم در خیابان برخورد می‌کنیم و یا با عده‌ای در محل کارمان به گفت و شنود می‌پردازیم. اگر معلم هستیم با شاگردانمان و اگر کارمند و کارگر هستیم با مراجعان گوناگونمان و اگر دانش‌آموز و دانشجو هستیم با معلمان و همکلاسیهایمان برخورد می‌کنیم و واکنش مناسب و یا نسبتاً

مناسب هر یک را نیز در آستین داریم، بی آن که هنگام پاسخ دادن و یا پرسیدن، آنها را شگفت‌زده سازیم. مگر زمانی که خسته، افسرده، خشمگین و یا بیمار باشیم که در آن صورت چه بسا با نخستین واکنش نامناسب از سوی ما، چه به شکل گفتاری و چه رفتاری، دیگران جواب و برخورد غیر عادت شده ما را در ارتباط با خود دریابند اما به همان دلایل ذکر شده، آن را بر ما بیخشانند.

زبان هم یکی از این نمونه‌هاست. اگر قرار باشد صحبت کردنهای ما بر اساس عادت صورت نگیرد، پس از مدتی گفتگو، نه تنها ماهیچه‌های فک و خنجره ما خسته می‌شود بلکه مغزمان نیز در بخش گفتاری، سنگینی این خستگی را بر دوش خود احساس خواهد کرد و آن را به شکلی، به دیگر بخشها نیز انتقال خواهد داد.

کسانی که به زبانهای دیگر چندان مسلط نیستند و یا استفاده از آن زبانها، برایشان به صورت عادت درنیامده است، هنگامی که خشمگین، هیجان‌زده، ملول و خسته باشند به سختی می‌توانند از عهده بیان مضامین ذهنی خود به شکلی کاملاً معمولی برآیند. فراموش کردن برخی واژه‌های پیش‌پاافتاده و گیر کردن در یک بخش گفتاری، از جمله پی‌آیندهای اجتناب‌ناپذیر چنین حالتهاست. این خود نیز دلیل دیگری است که عدم عادت به یک چیز، نیاز به تفکر، تمرکز و آمادگیهای جانبی دارد. و درست در شرایط نامناسب روحی و جسمی، این تفکر و تمرکز یا ضعیف می‌شود و یا از کار می‌افتد.

زبان مورد استفاده روزانه ما زبانی است که بدان عادت کرده‌ایم. برای استفاده از آن نیاز به زمینه‌چینی و تمرکز نداریم. به‌ویژه اگر این بهره‌گیری در حوزه مسائل مکرر، پیش‌پاافتاده و ساده باشد. بسیار کم اتفاق می‌افتد که در زبان مادری خود، «سلام»، «خدا حافظ»، و «خوش آمدید» را با هم درآمیازیم و در نتیجه مخاطبانمان را به خنده یا تعجب واداریم. در صورتی که اشتباهانی از این دست را در استفاده از یک زبان بیگانه که چندان بر آن مسلط نیستیم به‌سادگی مرتکب می‌شویم. حتی در حوزه‌های معنایی و دستوری خاصی که زبان مادری ما بر آن زبان بیگانه انطباق ندارد، تکرار این اشتباه، نه در آغاز که حتی پس از سالیان دراز، در شرایط ویژه‌ای اتفاق می‌افتد. افراد، گذشته از جنسیت، سن، فرهنگ، ملیت و زبان، در بهره‌گیریهای زبانی خود، گرایشی به این نکته ندارند که عادت خود را در استفاده کردن از واژه‌های قابل دسرس و ساده تنها به آن دلیل کنار بگذارند که آنها از نظر فرهنگی، جغرافیایی و تاریخی، متعلق به یک فرهنگ یا سرزمین بیگانه هستند و ممکن است این بهره‌گیری، به دلایل گوناگون به

عرق ملی و فرهنگی آنها آسیب برساند. طبیعی است که وقتی گرایشی به کنار گذاشتن چنان واژه‌هایی نباشد، کششی هم به بهره‌گیری واژه‌های خودی و بومی جانشین وجود ندارد. آنان با هر واژه‌ای که سر و کار داشته باشند و بیشتر به گوششان آشنا بیاید، آن را مورد استفاده قرار می‌دهند. این کار، آنها را از تلاش، تمرکز و جستجو باز می‌دارد و در واقع از فشار بار فکری آنان در القاء مفاهیم و مبادله کلامی می‌کاهد. به عنوان مثال، فردی که سی سال در ایران به گفتن، شنیدن و نوشتن و خواندن واژه «داروخانه» عادت کرده است و در یک کشور انگلیسی زبان تنها دو سال است که از واژه drugstore استفاده می‌کند و یا با آن سر و کار دارد، برایش عادی‌تر خواهد بود که از همان برابر انگلیسی برای گفتارهای فارسی‌اش کمک بگیرد. ناگفته پیداست که محیط تازه، بار معنایی «داروخانه» را ظاهراً کم‌رنگ و کم‌رنگتر می‌کند و در عوض به واژه انگلیسی آن اعتبار و سنگینی معنایی بیشتر می‌بخشد. بسیاری ممکن است در بخش زیرین ذهنشان تصور کنند که کلمه‌ای به نام «داروخانه» گویی هرگز وجود خارجی نداشته است!

در مناطقی که ایرانیان از فشرده‌گی بیشتری برخوردار هستند و انواع خدمات درون گروهی اجتماعی، اقتصادی، درمانی و فرهنگی در اختیارشان هست و بهره‌گیری از زبان فارسی رواج بیشتری دارد، شاید مقداری از این گرایش و استفاده عملی از واژه‌های بیگانه کاسته شود.

شاید ایرانیان برون‌مرزی حق داشته باشند که از برخی واژه‌های بیگانه که برابر آنها در فارسی ساخته نشده و اگر شده، هنوز در سطح جامعه رواج نیافته است استفاده کنند. موردی نیز اتفاق می‌افتد که اصولاً مصداق معنایی یک واژه — چه به شکل مفهوم انتزاعی و چه به شکل یک مؤسسه یا پدیده — در جامعه درون‌مرزی وجود خارجی نداشته باشد. در آن صورت، کار افراد غیر علاقه‌مند به مسأله زبان هنوز هم دشوارتر خواهد بود. در جوامع مهاجرنشین و چندزبانه که چنین پیامدهایی کاملاً طبیعی و عملاً اجتناب‌ناپذیر است نیازی به نصیحت یا هشدار به گونه‌ای اخلاقی و برانگیزاننده حس میهن‌پرستی نیست. گاه این گونه چاره‌جوییها، بدل به ضد خود می‌شود. در چنین موردی باید از طریق بالا بردن آگاهی زبانی مردم، جذاب کردن برابره‌های فارسی آن واژه‌ها از طریق بهره‌برداری مکرر توسط نشریه‌های برون‌مرزی و رادیو تلویزیون‌های فارسی‌زبان، مردم را به گرایش درونی و خودانگیخته، برای استفاده کردن از کلمات فارسی معادل، واداشت. بهره‌گیریهای واژگانی در بافتهای گوناگون زبانی، در مردم این ذهنیت را پدید می‌آورد که واژه‌های فارسی از نظر بار معنایی و ظرفیت گسترش همان

اندازه اعتبار و احترام دارند که واژه‌های بیگانه.

انسانها نه در نظریه‌های علمی، بلکه در عمل معتقد می‌شوند که زبان برایشان ابزار انتقال مفاهیم است. و هنگامی که آنها به این ابزار نیازمندند، هر چه را که دم دستشان باشد و یا بیاید، مورد استفاده قرار می‌دهند. مسأله بیشتر افراد در لحظه سخن گفتن آن نیست که بارهای معنایی ذهن آنها بر دوش کدام شکل‌های واژگانی و متعلق به کدام سرزمین گذارده شود. چگونگی بهره‌گیری مردم از زبان، دقیقاً به نحوه استفاده کردن آنها از دیگر وسایل زندگی شباهت دارد.

در ایران، مردم اگر بهترین وسیله‌ها را بخواهند برای خانه خود بخرند، آن بهترین را از میان دیگر وسایل موجود بهتر که در دسترسشان هست برمی‌گزینند. در صورتی که همان افراد در خارج از کشور، چه بسا آن بهترین محصولی را که در ایران بدان افتخار می‌کردند، جزو بدترینها بدانند و دیگر به سراغش نروند. یا بی آن که به‌چنین مقایسه‌ای اندیشیده باشند، در محیط ایران به محصول مشخصی از یک کارخانه و کشور مشخص علاقه داشته‌اند و در محیط بیرون از ایران به محصول معین دیگری از یک کشور دیگر. با توجه به این که هر دو محصول از دو کشور جداگانه هستند، ممکن است طول عمر و بازدهی یکسانی نیز داشته باشند.

در این میان، افراد چندان زیادی نیستند که در هر دو محیط به جنس خاصی وفادار بمانند و به دلایل احساسی و یا فکری، در خود این الزام را احساس کنند که به هر شکلی از آن محصول استفاده کنند و یا اگر در دسترس نیست، به هر طریقی که امکان پذیر است آن را به دست بیاورند.

در مورد زبان نیز وضع مردم به همین شکل است. آنان که وسواس زبانی دارند و نمی‌خواهند کلمات بیگانه را به گونه‌ای نالازم وارد زبان فارسی کنند و در عمل، خود را به واژه‌های فارسی در بافت دستوری آن وفادار نشان می‌دهند، شمار اندکی بیش نیستند. بقیه مردم، در درون زبان هستند و بیرون از آن را نمی‌بینند. نه چشم‌انداز زبان مادریشان را و نه نوع رابطه آن را با زبان دوم و سوم در کشورهای بیگانه. برای آنان، اصل وفاداری به انتقال درست پیام به بهترین و پذیرش بارترین شکل ممکن، مهمتر از هر چیز است. درست از همین روست که وقتی یک فرد که با کار چاپ و حروفچینی سر و کار دارد و در یکی از کشورهای انگلیسی‌زبان زندگی می‌کند و نیز سالها از واژه «حروفچینی» چه شنیداری و چه گفتاری و نوشتاری فاصله گرفته است، طبیعی خواهد بود که از کلمه رایج و جاافتاده آن در جامعه محل اقامت یعنی «typesetting» در بافت کلامی زبان فارسی

استفاده کند. بهره‌گیری از واژه ذکر شده، هیچ جستجو و تمرکزی را در اعماق بایگانی حافظه نمی‌طلبد. ما می‌توانیم این‌گونه برابری‌های واژگانی را در کشورهای گوناگون با زبانهای مختلف برای بهره‌گیریهای زبانی ایرانیان تصور کنیم و تعمیم بدهیم. از طرف دیگر باید این نکته را مورد توجه قرار داد که برای ایرانیان ساکن کشورهای گوناگون با توجه به امکانات آن کشورها در زمینه‌های فنی، بار معنایی کلمه «حروفچینی» همان نیست که آنها در زبان فارسی در ذهن داشته‌اند. حروفچینی در ایران، شرایط کار در چاپخانه‌ها و مؤسسات حروفچینی، از همان ویژگیهایی برخوردار نیست که در بیرون از مرزهای ایران می‌بینیم. کمبود امکانات، ساعات کار، روابط کارگر با کارفرما، برخورد چاپخانه با نویسنده، غلط‌گیری متنها، بازخوانی قبل از چاپ و بسیاری موردهای دیگر، فضای ذهنی خاصی را در محیط تازه پدید می‌آورد و به پیروی از آن، بار معنایی خاصی را نیز بر دوش آن واژه می‌گذارد که از دیدگاه فرد استفاده‌کننده در آن سرزمین، به هیچ روی، قابل مقایسه با کلمه فارسی آن نیست. عوامل مورد نظر به شکل ناگفته و غیر مستقیم، انسانها را متقاعد می‌کند که بی‌هیچ دغدغه‌خاطری از آن واژه‌ها استفاده کنند. البته این در صورتی‌ست که در اعماق ذهن آنها، گرایشی کم‌رنگ نسبت به بهره‌گیری از واژه‌های زبان مادری وجود داشته باشد. در غیر این صورت، برای افراد استفاده‌کننده، نیازی به تأمل و یا جستجو وجود ندارد. آنها به همان سادگی که در ایران از تلویزیون «شاوب لورنس» استفاده می‌کرده‌اند در خارج از کشور از تلویزیون «پاناسونیک» و یا هر محصول دیگر که در آن سرزمین قابل دسترسی باشد استفاده می‌کنند. از این رو، بهره‌گیری از واژه معادل «حروفچینی» نیز در کشورهای انگلیسی، فرانسوی، اسپانیایی و آلمانی‌زبان و غیره، نیز شامل همان قانونمندی‌ست.

ناگفته نماند که این ویژگی در مورد کودکان و نوجوانان به شکل بسیار شدیدتر و عمیقتری مصداق دارد. و تازه این نکته در مورد کسانی‌ست که اولاً بخشی از سالهای آغازین کودکی خود را در ایران گذرانده باشند و ثانیاً در خارج از کشور در خانواده‌هایی رشد کرده باشند که پدر و مادر هر دو ایرانی بوده باشند و نیز توجه ویژه‌ای به زبان آموزی کودک و یا کودکان خود داشته باشند. طبیعی‌ست که واژگان ذهنی کودکان از زبان مادری، پاسخگوی معنایی همه واژه‌های آموخته و ذهنی‌شده آنان از زبان خارجی در کشور محل سکونت نیست و مهمتر از همه آن که، آنان نهالهای کم‌ریشه‌ای هستند که نه می‌توانند همچون بزرگسالان، دل در هوای وطن داشته باشند و نه آن حس خودآگاهی زبانی در آنها ریشه گرفته و یا تقویت شده که در تلاش برابرجویی فارسی واژه‌های

شم
زار
مان
آن
دام
بن
آن
ند.
ان
که
نانه
از
کن
دار
هر
که
و
را
ند.
را
به
ت.
در
چه
یج
سی

خارجی در زمان گفتگو به زبان مادری خود باشند.

در مورد بزرگسالان نیز همچنان که گفتیم بی‌توجهی، سهل‌انگاری، گریز از هویت فرهنگی و یا تبلی نیست که به این نوع بهره‌گیری درهم آمیخته — نیمیم ز ترکستان، نیمیم ز فرغانه — دامن می‌زند. بلکه این واکنش طبیعی انسانهایی است که موضوع زبان به‌عنوان پدیده‌ای که با بسیاری از جلوه‌های هویت و اندیشندگی در ارتباط است، مشکل ذهنی‌شان نیست.

از سوی دیگر باید بدین امر آگاه بود که هرگونه چاره‌جویی در جهت رشد، گسترش و جانداختن زبان فارسی در میان ایرانیان، نمی‌تواند این مشکل را به شکلی مطلوب از میان ببرد، تا ایرانیان در کشورهای بیگانه زندگی می‌کنند، چنین مشکلی کم یا زیاد در بافت گفتاری آنان وجود خواهد داشت. از هم اکنون نیز نمی‌توان به پیش‌بینی و پیشگویی تحولات فرهنگی، سیاسی و اجتماعی آینده‌های دور پرداخت. اما می‌توان این نکته را یادآور شد که قاعده‌کسانی که برای همیشه به ایران برمی‌گردند، با وجود انبوهی واژه‌های خارجی در انبان بافت‌های گفتاری خویش، به تدریج خود را با شرایط جدید که توجه به زبان فارسی را می‌طلبد، انطباق می‌دهند تا از هرگونه ملامت، طعن، جلب توجه منفی و غیره رهایی یابند. تردید نیست که درآمدن از فضای دیرین زبانی که بدل به عادت شده بوده است، یک روزه صورت‌پذیر نیست. اما هر مقدار فشار اطرافیان — چه مستقیم و چه غیرمستقیم — افزایش یابد، روند تمرکز، آگاهانه رفتار کردن و پیراستن واژه‌های خارجی در گفتار روزانه، شتاب خواهد گرفت. در بیرون از مرزهای ایران، چه بسا این مشکل در آینده — با تفاوت‌های بسیار در هر سرزمین — در میان ایرانیان، کمتر شود. به‌ویژه اگر آنان به شکلی، تماس‌های دائمی خود را با منابع تولید و گسترش زبان فارسی حفظ کنند.

آنچه در این میان قطعی است آن که عوامل بسیاری در دگرگون کردن مناسبات زبانی و اجتماعی ایرانیان با یکدیگر نقش خواهند داشت که هم اکنون با قاطعیت نمی‌توان به‌تک‌تک آنها اشاره کرد. اما بدون تردید، تحولات اجتماعی و فرهنگی داخل کشور را به‌عنوان سرچشمه بسیاری از دگرگونی‌های ذهنی و رفتاری در میان ایرانیان بیرون‌مرزی می‌توان در نظر مجسم ساخت.

در روزگاران جوانسالی، هنگامی که من و یا بسیاری از دوستانم به‌کسی برمی‌خوردیم که از خارج آمده بود و برخی واژه‌های انگلیسی، فرانسه یا آلمانی را در ضمن گفتگوهایش به‌جای کلمات فارسی جاافتاده در ایران، مورد استفاده قرار می‌داد،

در ذهنمان - دست کم - او را ملامت می کردیم که دارد زبان خارجی اش را به رخ ما می کشد و یا به اصطلاح رایج آن زمان، فرنگی بازی در می آورد. در صورتی که اکنون می توانیم باور کنیم که آن فرد یا افراد، طبعی ترین واکنش انسانی خود را به نمایش می گذاشته اند. در همان زمان اگر افرادی بودند که پس از سالها زندگی و تحصیل در خارج از کشور، با زبان برخورداردی آگاهانه داشتند و به واژه های خارجی اجازه ورود به بافت زبان فارسی را نمی دادند، در ردیف افرادی انگشت شمار بودند که هم به پدیده زبان، نگاهی مسؤولانه داشتند و هم در عمل این باور را به نمایش می گذاشتند. و گرنه دیگر افراد، در هر سرزمین و با هر زبان، کسانی هستند که می خواهند دور از هرگونه سایش ذهنی، زندگی روزانه خویش را بگذرانند و مفاهیم اندیشیده شده را به ساده ترین شکل و از کوتاهترین راه ممکن، بر زبان آورند.

تردید نباید داشت که حضور ایرانیان در کشورهای گوناگون و با زبانهای مختلف، تأثیر خاص خود را در آینده بر زبان فارسی خواهد گذاشت. به اعتقاد نگارنده، این تأثیر هم در بافتهای گفتاری خواهد بود و هم نوشتاری. آینده نشان خواهد داد که عمق این تأثیر در واژگان زبان و حوزه های کاربردی چگونه خواهد بود. انکار این تأثیر همان اندازه ساده دلانه خواهد بود که انکار تأثیر امواج خروشان دریا بر دیواره های ساحل. با توجه به تجربه های دیرینه سال در کشورمان در زمینه برخورد با زبانهای ینیگانه، باید بر این باور باشیم که در این زمینه، جای چندان نگرانی نیست! چنین آمیزشهای واژگانی و داد و ستدهای زبانی، پیش از آن که به ناتوانی زبان فارسی بینجامد به توانایی آن با حفظ ساختارهای بنیادی خویش خواهد انجامید.

سوند

یادداشت:

۱ - هفت سال پیش در مقاله ای به نام «زبان فارسی و ایرانیان مهاجر» در کتاب زبان و دگردیسی فرهنگی (ص ۶۳-۶۸) من سخت نگران این مسأله بودم. گذشت زمان و برخورد با این پدیده در ابعاد گسترده تری، نگرانی آن موقع مرا کاهش داده و در برخی ابعاد از میان برده است.